

ابراهیم دیباجی
گروه زبان و ادبیات عربی

رساله انجام

از

صاین الدین علی ترکه خجندی اصفهانی

در بسیاری از تاریخها و تذکره‌های قرن نهم هجری به بعد به خصوص کتبی که مربوط به اوضاع تیموریان می‌باشد. احوال و آثار خاندان ابن ترکه خجندی آمده است. در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (امام جمعه کرمان) صفحه‌های: ۴۷-۴۶ به برخی از آثار ایشان اشاره شده است. گزارشهایی که تاکنون پیرامون اوضاع و احوال آل ترکه داده شده (و از جمله همین مقاله) تمامی جنبه‌ی مقدمانی داشته‌است، شاید روزی تمام این گزارشها يك جا جمع گردد و تحقیقی شایسته ایشان انجام گیرد.

از جمله اموری که در سیر تفکر اسلامی شایان توجه است، امر تلفیق معارف اسلامی و آمیختن برخی از این معارف با برخی دیگر می‌باشد. مسأله تلفیق فلسفه و عرفان و نیز حکمت بحثی با حکمت ذوقی و در نتیجه تمهید و وضع فلسفه متعالیه از آن جمله است و بطور دقیق معلوم نیست که این تلفیقها در چه دوره‌ای از ادوار اسلامی و با چه کس یا کسانی شروع شده‌است؟

قدر مسلم اینست که بسیاری از حکمای اسلامی متمایل به عرفان بوده‌اند تا آنجا که بعضی از فیلسوفان مشایی درباره‌ی استدلالات قیاسی بر این عقیده رفته‌اند که مقدمات قیاسی مفید نتیجه نیستند بلکه چون این مقدمات پی‌درپی به نفس انسانی درآید و نفس آدمی به عالم غیب پیوندد نتیجه را واهب‌الصور

باو اعطا می‌نماید. فارابی در کتاب «آراء اهل مدینه فاضله» و اخوان الصفا در «رسایل» خود در برخی از عقاید، افلاطونی شده‌اند. ابن سینا در آخر کتاب اشارات می‌کوشد مسایل عرفانی را استدلالی سازد، وی در موضعی از این کتاب اصول اهل کشف را تأیید می‌کند، روابط وی با پیرمهنه (شیخ ابوسعید ابوالخیر) و مکاتبانی که با او نموده، مؤید این نظریه است. بهمنیار و ابوالعباس لوکری و کثیری از مفسران فلسفه مشابره مسلك شیخ مشایی رفته‌اند، درباره شیخ اشراقیان و فلسفه اشراقی بحث گونه‌ای دیگر پیدا می‌کند. در این مورد به ترجمه کتاب «حکمة الاشراق» و مقدمه ممتع و مفصل مترجم آن، دانشمند محترم آقای دکتر سید جعفر سجادی مراجعه فرمایید.

فلسفی ساختن مسایل عرفانی، انطباق حالات و کرامات صوفیان با مبانی منطقی و فلسفی و اصول طبیعی از طرفی و تأیید مسایل فلسفی به آیات و احادیث جهت فرار از الحاد و تکفیر متکلمان و فقیهان و محدثان از سوی دیگر به تدریج فکر تالیف فلسفی را پی‌ریزی نمود. فیلسوفان اسلامی آیات و احادیث را کم‌کم در فلسفه عملی وارد نمودند و دیری نگذشت که کتب اخلاقی مملو از آیات و اخبار گردید. زمزمه مخالفت با منطق ارسطو هم دیرزمانی بود که آغاز شده بود و عارفان و متکلمان و ادیبان، منطق ارسطو را به باب انتقاد گرفته بودند. اشعریان در کتب اعتقادی و کلامی خود بطریق منطق ارسطو استدلال نکردند، بلکه شیوه خاصی بکار بردند. ابن تیمیه در «منهاج السنة» ج ۳: ۷۲ و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ۱: ۲۹۵-۲۹۶ و ابن جوزی در «تلبیس ابلیس» صفحه‌های: ۷۵-۸۳-۸۶، و کثیری دیگر از دانشمندان بر منطق و فلسفه اعتراضاتی وارد ساختند. علاوه بر آنچه ذکر گردید باید دید که فکر تالیف معارف نسبت به اوضاع و احوال اجتماعی چگونه بوده؟ و با سود و زیان دولتها و خط مشی آنها چطور برآورد می‌شده است؟

تالیف معارف امری سهل و آسان نبوده و تنها کسانی از عهده آن بر

می‌آمدند که از استادان مسلم علم و حکمت و اساطین فرهنگ و معرفت محسوب می‌شدند. یکی از این فرزندان صاین‌الدین تر که خجندی است. وی اندیشمندی بوده و اجدد معلومات وسیع و کثیرالجوانب و در میان فضیلت‌های اسلامی کمتر دانشمندی را به جامعیت اومی توان یافت. او در اکثر معارف اسلامی از حکمت و عرفان و کلام و فقه و حدیث و تفسیر و ادبیات و برخی از علوم غربیه چون اعداد و جفر و طلسمات و نیز در ریاضیات و نجوم دست داشته و در بیشتر آنها صاحب نظر بوده است. کتابهایش حاوی بررسی‌های مهم و ملاحظات ارزنده است. در زندگی او نکات جالبی وجود دارد که شایسته بحث و بررسی می‌باشد و از آن جمله است امور زیر:

۱- عقاید فلسفی، که وی برخی از اصول مهم آن را در کتاب «التمهیدی شرح قواعد التوحید» بیان نموده است، این کتاب نمونه عالی تلفیق فکر عرفانی و فلسفی است. صاین‌الدین وجدش صدرالدین مؤلف «قواعد التوحید» در این تألیف به عرفانی نمودن مسائل فلسفی، نظر داشته‌اند و سعی کرده‌اند که مسائل مربوط به وجود را که در فلسفه مشایی یک پارچه استدلالی است، از حالت استدلال و بحث صرف خارج نمایند و آنها را ذوقی و کشفی سازند و گویا در این امر وجهه نظر ایشان این بوده که پایان اشارات ابن سینا را پاسخ گفته باشند، چه آنکه شیخ درنمط آخر اشارات اصولی از مسایل عرفانی را فلسفی ساخته است.

۲- عقاید عرفانی که صاین‌الدین آنها را در شرح‌هایی که بر «فصوص الحکم» محی‌الدین به عربی و بر «قصیده تائیه ابن فارض» به فارسی نوشته، بیان نموده است. این دو کتاب از مهمترین آثار عرفانی تلفیقی اسلامی است.

۳- اصالة الحروفی بودن او و تحقیقاتی که در باب حروف و حروفیان نموده و اصول و قواعدی که خود مبتکر آنها بوده و نظرات بکری که در این

باره داده واهم آنها را در کتاب «مفاحص» آورده است.

۴- تحقیق در اینکه آیاوی درباب حروف و عرفان حروفی مکتبی مستقل داشته یا آنکه بر مسلك فضل الله استرآبادی رفته و رابطه او با اسماعیلیان و باطنیان و نقطویان و پسیخانیان و محی الدین عربی چگونه بوده؟ و آیا حروف را از مسوختات انسانی می داند یا چیزی دیگر؟

۵- صابن الدین مکرر در آثار خود از شخصیتی با عنوان «سیدما» یاد می کند و از او تجلیل بسیار می نماید و بر او درود و تحیات می فرستد و باو جنبه پیشوایی بزرگ می دهد. آیا این سید همان سید حسین اخلاطی است یا دیگری؟

۶- آل صابن، شافعی مذهب می باشند و او هم در رساله «تحفه علائیه» بدان تصریح دارد ولیکن در مواردی چنان می نماید که شیعه مذهب است.
۷- آیا صابن الدین و سید مورد نظرش داعیه خاصی داشته اند و آن چه بوده است؟

۸- روابط او با دولت ایران و دولت ترکیه چگونه بوده است.

۹- تأثیر افکار و عقاید او در علوم و ادبیات و سبک و شیوه ای که وی در باب نگارش کتب فارسی و عربی بکار برده است.

۱۰- نشیب و فرازهای زندگی او که در مواضعی از کتب و رسایل خود بدان پرداخته است. وی با دولت وقت و اولیای امور روزگار خود درگیریهایی داشته و سختی ها ورنجهای فراوان دیده، زندانها رفته و مکرر تبعید شده است. نیمی از زندگی را به کسب علم و فضیلت پرداخته و نیمی دیگر را به تعلیم و تربیت و کوشش و مجاهدت گذرانده است. برخی از برادران و بستگان و یارانش را به علل مختلفی و از جمله واقعه سوی قصد به شاهرخ تیموری، شهید نمودند. صابن الدین هم در این واقعه گرفتار گردید، بارها نزدیک بوده که شربت شهادت بنوشد اما چون در مواردی محتاط بود و گاهی هم دست به دامان این

و آن می‌شده، جان سالم بدر برده‌است. آنچه وی در مورد این صعود و نزولها نوشته شایان توجه است. بدین جهت قسمتهایی از آن را انتخاب نمودیم که هم‌اکنون ملاحظه می‌فرمایید این منتخبات حاوی مطالب زیر است:

- ۱- دوران تحصیلی او تا سن چهل سالگی.
- ۲- گرفتاری‌ها و ناراحتی‌هایی که از ناحیه دولت وقت باو رسیده‌است.
- ۳- رنج‌هایی که از سوی سعایت‌کنندگان بدو رسیده‌است.

وی در رساله «نفثة المصدور اول» که گویا آن را در ۸۲۹ هجری نوشته و به عنوان عرض حال تقدیم شاهرخ نموده چنین گوید: چون جمعی بدگویان صاحب غرض سخنی چند به عرض.... شاهرخ... رسانیده بودند و ایشان.... به احضار این فقیر فرستادند، هرآینه واجب شد صورت حال را به عز عرض رسانیدن... حال آنست که این فقیر را پنجاه و نه سال از عمر گذشته، بیست و پنج سال در خدمت برادر بزرگ که یگانه عصر خود بودند به تحصیل علوم دینی مشغول شد که پدر بر پدر از دویست سال باز که تصانیف ایشان در میان است بدین علمها مشغول بوده‌اند، از سرتقوا و ورع، یعنی: حدیث و تفسیر و فقه و اصول دین، بعد از آن برای زیادتی علم.... به سفر رفت و پانزده سال دیگر در خدمت بزرگان دین که نشان یافته بود به ریاضت و مجاهدت مشغول شد و از آن علمها که پیش ایشان بود بهره یافت و باز به خانه پیش برادران مراجعت نمود که اشارت آن بزرگان چنین بود، فی‌القصد این زمان پانزده سال باشد که به امر برادر بزرگ و دیگر بزرگان دین به رعایت ناموس خاندان مشغول است و به غیر از علم تفسیر و حدیث و اصول دین و فقه هیچ علمی دیگر به درس نگفته و یک سرمو از ظاهر شرع تجاوز ننموده و چون قضا در اول زمان امیر بزرگ (امیر تیمور گورکان- متوفی ۸۰۷ هجری قمری = ۱۴۰۴ میلادی) که بزرگان مملکت را فرمود کوچانیدن، تفویض به برادر فرمودند و بعد از آن بدین فقیر مفروض شد به عنایت بندگی حضرت،

و در شرع چنین است که هر کس که این منصب شریف بدو تعلق گرفت، واجب شد که بکوشد و نگذارد که رخنه‌ای در آن شود که بزرگ کاری است هم خدمت محمد است... وهم دفع ظلم از مظلومان و اگر جمعی بدنفسان این کار را بدکنند چه نقصان اورا:

اگر در پلیدی فتد جوهری بر جوهری قیمتش نشکند

در زمان پادشاهان پیشتر... مصالحت نبود مباشر شدن به خلاف این مبارک زمان... که... رونقی در این وقت شرعیات محمدی را پیدا شده که در هیچ قرن نبوده، چه مطلقا هر کس را که قضیه‌ای واقع شد، پرسیدن آن به شرع رجوع فرموده‌اند و دیوان «یرغو» که... از مدتی مدید ظلمت در خاطر ملوک نشانده بودند و بلاد اسلام بدان ملوث بود، به یمن عاطفت این پادشاه در هیچ جا نام و نشان او نمانده... پس در زمان پادشاهی چنین دین پرور، جمعی که ایشان را قوت آن داده باشد خدای تعالی که احکام شرح محمدی به مردم رسانند و از متغلبان نترسند و روی ایشان نبینند، اگر این خدمت بجای نیارند و جهت استراحت نفس به لذتهای دنیا مشغول شوند (شرمندگی و شرمساری بسیار دارد)... و خدای آگاه است که دو نوبت که این فقیر با وجود پیری و شکستگی از عراق به خراسان آمد و شرف بساطبوس دریافت و شمه‌ای از این معنی به عرض رسانید باعث او همین خدمت بود و در نوبت دوم دو صورت به عرض همایون رسانید... یکی عقیده سنت و جماعت در حضور بزرگان دین و همه را گواه گرفت بر آن عقیده تا مجال سخن دشمنان در باب مذهب نباشد... و یکی دیگر در «باغ مختار» بعرض رسانید که چون رجوع کارها همه به شرع می‌فرمایند، حکم شرع باید که در غایت احکام از سر جد تمام و کمال اهتمام پرسیده شود... در جواب مرحمت بسیار و عنایت بی‌شمار ارزانی داشتند و به زبان مبارک عراق را رجوع فرمودند این فقیر همین حکم یزد است و در این مدت به نفس خود مشغول شد و پرسید و به قدر و سع کوشید و نگذاشت که

متغلبان حیفی بر درویشی توانند کرد ولیکن چون متغلبان بسیارند و هر يك در حمایت کسی گریخته اند و عادت بدان کرده اند که قاضی به مراد بزرگان ایشان برسد، دشمن شدند و فکرها اندیشیدند و مکرها کردند و محضرها فرستادند بحمدالله و منته پادشاه اسلام نشنید، بیشتر آنها ناامید گشته سر بشرع نهادند، جمعی دیگر حیاتی کردند از آن نوع و آمدند - حاکم حضرت پادشاه است - که فلان کس در بیست سال پیش از این چیزی از سخن مشایخ نبشته است، حال آنکه در شرع بر نبشته کسی هیچ نمی آید.

صاین الدین رساله دیگری بنام «نفثة المصدور ثانی» نوشته و به عنوان عرص حال به بایسنقر (متوفی: ۸۳۷) تقدیم نموده و در آن چنین گوید:

حال آنست که قوم این فقیر همواره در عراق به علم و تقوا ممتاز بودند و به گوشه نشینی و صلاح مخصوص... چون امیر بزرگ... سایه چتر تسخیر بدان دیار انداخت، وجوه اعیان آن را فرمود کوچانیدن برادرانم در حیات بودند، ایشان را به تربیت مخصوص گردانید بواسطه قدمت نسبتی که معلوم فرموده بودند که اجداد بندگان از خجند بوده اند و لقب ترکه از آنجاست و تکلیف اسم قضا برایشان فرمودند کردن و این فقیر در اثنای این حالت جهت تحصیل علم و کمال، عزم سفر قبله کرد... پانزده سال در موطن بلاد گشت و در یوزة علم و کمال از بوطن عباد کرد؛ چون مراجعت نمود به عراق، زمان امیرزاده پیر محمد بود... به کناره ای قرار گرفت به امید آنکه وضع گوشه نشینی قدیم بدست آرد... نگذاشتند مرا طلبدند... و از وضع گوشه نشینی دور کردند و به شیراز بردند... و بعد از او امیرزاده اسکندر نیز نسبت قدیم رعایت فرمودند... باز این فقیر میل گوشه نشینی کرده، ترک مناصب و وظایف کرد... باز میسر نشد جهت تشویش اعدا و انگیز ایشان ضرورت شد به پایه سریر آمدن... فی الجملة... از حضرت سلطنت پناهی نیز نوازش و انعام یافته مراجعت نمود باز اعدا انگیز تشویشی کردند و ایلچی به طلب این بیچاره فرستادند و بسی ملال

و کلال به احوال راه یافت ولیکن چون عنایت حضرت سلطنت پناهی بود...
التفات پادشاهانه ارزانی داشتند...

ناگاه يك روز در اثنای این حال نشسته آوازه موحش بگوش رسید
مشعر بدانکه ذات مبارك خسروی (شاهرخ) را از نوایب حدثان تشویشی رسیده
راستی «دل کین خبر شنید کسش با خبر ندید» ولیکن طریقه تبتل و دعا... پیش نهاد
خاطر ساخت... يك صباح جمعی صلحا و عزیزان را طلبید و نسخه صحیح
بخاری در میان نهاده و در کیفیت ختم آن جهت سلامتی از این واقعه مشورت
می کند که شخصی از قلعه رسید که ایلچی آمده است و به حضور شما احتیاج
دارند جهت مشورتی، ضرورت شد روان شدن، همان بود دیگر نه خانه را
دید و نه یاران و فرزندان و عیال، مگر به بدترین اوضاع و احوال:

بارید به باغ ما تگرگی وز گلین ما نماند برگی

هر کس که روزی سلامی بدین فقیر کرده بود، روی سلامت ندید همه را
به تعذیب گرفتند و خانه را مهر کرده بنده را در قلعه به جایی محبوس داشتند و
هیچ آفریده را نمی گذاشتند که پیش این فقیر آید... بعد از آنکه چند روز تعذیب
کردند با جمعی روانه گردانیدند که عیاداً بالله از تشویش و تعذیب که کردند،
سبع ضار پیش ایشان ملکی باشد... و تفرقه بسیار از آن ممر به خاطر می رسید که
این فقیر راده طفل و عورتی چند ملازم بودند و هیچ خدمتکار را زهره نبود که
پیدا شوند تا به خدمت چه رسد، ذخیره خاطر می که داروغگان را در سالها
جمع شده بود از آن ممر که مال ایتم و غریبان را نمی گذاشتند که تصرف کنند
به انتقام استادند، فی القصة:

از جور و بی جفایی و از ظلم و بی خودی

ز ایشان چها ندیدم و بر من چها نرفت

چون به همدان رسید آن ماده حاده رو به انحطاط نهاد و شربت پیری
و دانش و همه دانی فایده کرد. بزرگان همدان وضع این فقیر را به داروغا

گفتند اونیز ترحیبی کرد ولیکن به طرف کردستان فرستاد و ایشان را به اقلاع ترکمان آمد و شد و دوستی بود، در حال شخصی همراه کرده برسبیل سوغات پیش ترکمانان فرستادند و ایشان نیز طمعها کردند و تشویشها رسانید تا به هزار حبله از دست ایشان خلاص کرده خود را جمعی همراه کردند و به تبریز سپردند. شکر که آنجا از ملوک ترکمان خالی بود به غیر از میری «درسن» نام که اصلش همانا عرب است در آنجا نبود، به گوشه مسجدی معتکف گشت و به درس حدیث و تفسیر مشغول شد، چندانچه مبالغت به خواندن علمهای دیگر کردند، مجال نداد چون چند روز بر آمد از اطراف مکاتیب فرستادند و صلا زدند ولیکن چون گیلان نزدیکتر بود و امیر علاءالدین را سابقه ارادت بیشتر، سخن او را اجابت کرد و زمستان بدانجا کشید و او تقصیر نکرد. رمقی از آنجا باز به حال این مسکینان راه یافت. آن بود که پیاده ای به درگاه گیتی پناه دوآند و عرضه داشتی بدین حضرت فرستاد، همانا به خاطر مبارك باشد مرحمت فرموده کسی را سفارش به امرا فرستادند و ایشان استمالت نامه نبشتند و این فقیر در سمنان به اردوی همایون پیوست.

این بود بخشی از سرگذشت غمگین این دانشمند بزرگ. نگارنده سعی می کند در آینده خوانندگان را با او بیشتر آشنا سازد. در اینجا توضیح مختصری درباره «رساله انجام» داده می شود:

رساله انجام که هم اکنون مورد نظر قرار می گیرد یکی از رساله های فارسی صابن الدین است. این رساله مشتمل است بر یک مقدمه و دو وصل و یک خاتمه است. مؤلف در این رساله به بیان غرض و غایت از علم تصوف و علم حروف پرداخته و از آن جهت که در آن از انجام امر اهل حقیقت گفتگو می کند آن را به رساله «انجام» موسوم گردانیده است. تقسیم حکمت به دو قسم حکمت متعارف و حکمت حقیقی و اینکه به دستیاری حکمت حقیقی شناخت نفس خویشتن که سرمایه حقایق و معارف الهی است، حاصل توان کرد، گونه دیگری است از

قدح و ذمی که در کتب اهل عرفان در مورد فلسفه استدلالی ذکر گردیده و در آن افراط و تفریطهایی شده است. برخی از عرفای اسلامی در کتب و رسایل خود به حکمت متعارف ناخته‌اند و در مذمت و انکار فیلسوفان و حکمت بحثی یونانی مطالب بسیاری گفته‌اند. مولوی در مواضع متعددی از مثنوی به ذم و قدح فلاسفه و اهل استدلال می‌پردازد و در جلد اول مثنوی چنین گوید:

صد هزاران ز اهل تقلید و نشان	افکنندشان نیم و همی در گمان
گه به ظن تقلید و استدلالشان	قایم است و بسته پرو بالشان
شبهه می‌انگیزد آن شیطان دون	درفتند این جمله کوران سرنگون
پای استدلالیان چوبین بسود	پای چوبین سخت بی‌تمکین بود
غیر آن قطب زمان دیده‌ور	کز ثباتش کوه گردد خیر سر
پای نابینا عصا باشد عصا	تا نیفتند سرنگون او بر حصا

.....

.....

این عصا چبود قیاسات و دلیل
آن عصا که دادشان بینا جایل
مولانا در جای دیگر گوید:

فلسفی گوید ز معقولات دون	عقل از دهلیز می‌ناید برون
فلسفی منکر شود در فکر و ظن	گو بر و سر را بدان دیوار زن
نطق آب و نطق خاک و نطق گل	هست محسوس حواس اهل دل

باز گوید:

اندوین بحث از خرد رهبر بدی	فخر رازی رازدار دین بدی
لیک چون من لم یذق لم یدر بود	عقل بر تخیلات او حیرت فزود

شیخ بهاءالدین عاملی در منظومه «نان و حلوا» از علم رسمی و حکمت یونانی چنین یاد می‌کند:^۲

علم رسمی سر بر سر قیل است و قال	نه ازو کیفیتی حاصل نه حال
---------------------------------	---------------------------

.....

.....

چند و چند از حکمت یونیان
 دل منور کن به انوار جلی
 حکمت ایمانیان را هم بدان
 چند باشی کاسه لیس بوعلی
 همو در منظومه «شیر و شکر» چنین گفته^۳ است:

ای کرده به علم مجازی خوی
 سرگرم به حکمت یونانی
 در علم رسوم گرومانده
 راهی نمود اشاراتش
 نشینده ز علم حقیقی بوی
 دل سرد ز حکمت ایمانی
 نشکسته ز پای خود این کنده
 دل گرم نشد، ز بشارانش
 اجمال افزود مفصل آن
 وز کاسه زهر دواطلبی
 سر سفره‌ی چرکن یونانی
 ته مانده‌ی کاسه‌ی ابلیسی
 و در جای دیگر این منظومه گفته^۴:

علمی بطلب که تو را فانی
 علمی بطلب که بدل نور است
 علمی بطلب که کتابی نیست
 علمی بطلب که نماید راه
 علمی بطلب که جدالی نیست
 علمی که مجادله را سبب است
 سازد ز عسلیق جسمانی
 سینه ز تجلی آن طور است
 یعنی ذوقی است و خطابی نیست
 وز سر ازل کندت آگساز
 حالی است تمام و مقالی نیست
 نورش ز چراغ ابولهب است

صاین‌الدین ترکه در وصل اول این رساله - نه بصورت قدح ظاهری - سخن از حکمت متعارف به میان آورده و چنین گفته است: حکمت متعارف که در میان اهل مدرسه مشهور گشته و ارسطو آن را معلم اول بوده و بوعلی سینا شیخ فن در ادوار مختلف ظهور و رواجی داشته ولیکن چون آفتاب حکمت محمدی که از آن به حکمت ایمانی اسلامی تعبیر می‌کنند از مشرق قریش طالع شد زمین و زمان را به انوار هدایت آثار روشن گردانید. علم تصوف همان

حکمت ایمانی است که قرآن کریم و السنه سنت محمدی بدان ناطق گشته و از این دو منبع اسلامی سرچشمه گرفته است، غرض و غایت از علم تصوف اینست که آدمی از مرتبه حیوانیت و حیات عارضی ترقی نموده به مرتبه کمال انسانی و حیات ابدی برسد، تعلقات جسمانی و زندگی شهوانی را رها کند و از سرچشمه آب حیات بهره گیرد.

صاین الدین در این رساله از انکساغورس و فیثاغورس و سقراط یاد می کند و ایشان را در زمره اتباع و ملازمان سلیمان نبی محسوب می دارد.

مؤلف در وصل دوم رساله بطور مختصر به علم حروف و غرض و غایت آن می پردازد و بسط و تفصیل مطلب را به کتاب دیگر خود «المفاحص» که مهمترین اثر عرفانی او است ارجاع می دهد. در این وصل باز سخن را به حکمت یونانی و ایمانی می کشاند حکمت متعارف یونانی را کاشف از کلیات معلوماتی می داند که بوسیله ادله نظری اکتساب شده و حکمت ایمانی را جامع میانسه کلیات و جزئیاتی که از ادله صور منزله سماوی حاصل گردیده و آیه «لارطب- ولایابس» بدان دلالت می نماید، معرفی می کند و می گوید: غرض از علم حروف رسیدن به مرتبه بلوغ انسانی و حیات ابدی است و این بلوغ همه را حاصل نگیرد و در همه یکسان نباشد، بلکه هر کس به قدر نقد استعدادی که در کیسه همت دارد از عرایس حجله حروف و کلام قدیم بهره ور تواند گشت و به مرتبه بلوغ خاص انسانی که ورای بلوغ عام حیوانی است برسد. حکمت تامه بالغه که از کلام حضرت رسالت پناه ختمی روشن گشته به زبان اشارات حرفی و اوضاع اصلی قدیمی که همان حروف مقطعه قرآنی باشد، مخصوص کامل از خواص اهل عرفان بوده و فقط ایشان ان را ادراک می نمایند. وی در برخی از کتب و رسائل خود مکرر از شخصی که پیر یا مرشد یا استادش بوده و شاید همان سید اخلاطی باشد به عنوان «سیدی» با تجلیل فراوان یاد می کند و او را از جمله خواصی می داند که به رموز حروف آشنا بوده و به علم حروف که

بنظر او محیط است بر کلیات و جزئیات اکوان و اعیان، واقف بوده و برخی از اسرار و رموز آن را ظاهر ساخته و بیان نموده است.

نسخه‌هایی که در تصحیح این رساله مورد استفاده قرار گرفته‌اند عبارت است از:

- ۱- مجموعه کتابخانه مجلس شورای ملی با نشان: ۲م
- ۲- مجموعه شماره ۳۲۶ امام جمعه کرمان موجود در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران با نشان: ب
- ۳- میکروفیلم شماره ۴۴۲ = عکس شماره ۸۲۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران با نشان: دم.

رساله انجام^۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از حمد بی حد خدایی را که در سرحد بدایت به حکم^۶ آفریدگاری هر ذره از ذرات کاینات را راهی جدا مقدر فرموده که «منه بدها» و در بارگاه نهایت به حکم پروردگاری همان ذره را طریقی معد داشته که «والیه يعود»^۷.

کفر و اسلام در رهش پویان وحده لا شریک له گوینان
ونحیات بی کران نثار خاک پاک بر گزیده‌ای که بی نشان بیانش^۸ یک ذره
قدم از کنه عدم در دایره وجود ننهاد.

اشارت دولت بشارت از صوب صواب چنین رسید که مقصود از «علم-تصوف» و «علم حروف» روشن می‌باید کرد^۹، هر آینه به زبان ایجاز و اختصار این رساله در قلم آمد؛ و چون امثال اشارت دولت بشارت وقت ناگزیر بود، بیان غایت و غرض این دو علم شریف که نوباوه زمان و ترغیبه بوستان این

اوان^{۱۲} است به عبارتی که فهم همگنان از ادراك آن عاجز نیاید، در رشته انتظام کشید تا بر صحایف اظهار و اشعار قوت ادراك هر کس مضمون آن را دریافته روشن و هویدا گردد^{۱۱}:

حدیث با توبه اندازه تو باید گفت که گر بلندکنم اندکی گران شنوی
و این رساله مشتمل آمد بر مقدمه ای و دو وصل و خاتمه ای:

اما مقدمه: بیاید دانست که آدمی از دیگر انواع جانوران به گوهر-دانش و بینش گرامی گشته است و بواسطه عقل و دانایی از آفرینش بر سر آمده و همه را به فرمان خود در آورده، چنانچه فرموده: «وسخر لکم مافی السماوات و مافی الارض جمیعا» بدان اشارت فرموده، و این گوهر دانش اگرچه انواع بسیار دارد ولیکن از میان همه برگزیده و گرامی، دانش حکمت است، آنکه در شأن او فرموده شد که: «من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا» چه از این علم حقیقت همه چیزها بر شخص هویدا می گردد و بی دستیاری قوانین این علم، آدمی را قوه آن نیست که به خودی خود ادراك چیزها چنانچه هست تواند کرد، و به تحقیق اصول محکمش، شناخت نفس خویشتن که سرمایه حقایق و معارف الهی است، حاصل توان کرد که از آنجا معرفت مبدأ و معاد که جمیع پیغمبران از برای اخبار آن فرستاده شده و تحفه گرامی و جوهر نفیس خزانه این برگزیدگان است، هم از آنجا ظاهر می شود^{۱۲}:

سالها فکر من اینست و همه دم سختم که چرا غافل از احوال دل خویشتم؟
ز کجا آمده ام و آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می روم و چیست مآل شدنم؟
و بیاید دانست که این علم در زمان پیشین از انفساس انبیای مرسل-عایهم السلام- زیر کان هر عصر فرا گرفته اند و به عالیان رسانیده و از پرتو سخنان و حی نشان ایشان جهانیان راه بدین علم شریف برده، چنانچه اهل خبر از تواریخ فهم کرده باشند^{۱۳}:

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی از دولت آن زلف چو سنبلی شنوی

وصل اول

در بیان علم تصوف و تحقیق غرض و غایت آن

چون این مقدمه روشن گشت، بیاید دانست که در زمان پیغمبران پیشین این علم حکمت را ظهوری بیشتر بوده است، به تخصیص در زمان سلیمان - علیه السلام - که از دامن تربیت او و ملازمانش علمای عالی قدر برخاسته اند مثل: انکساغورس و فیثاغورس و سقراط و غیرهم و الحق حکمت‌های ارجمند از ایشان زیور گوش و گردن روزگار شده، چنانچه از تصانیف بلند پایه ایشان ظاهر می‌شود بر اهل^{۱۴} بصیرت و لاغرو^{۱۵}:

چو در سنبل چرد آهوی تاتار نسیمش بوی مشک آرد به بازار
ولیکن چون زمان دولت قران حضرت رسالت پناه محمد عربی -
صلوات الله و سلامه علیه - نزدیک شد و صبح وجودش از افق اقبال سرزدن
گرفت، کواکب مواکب این علوم حکمی از سپهر هویدایی در حجاب تواری
رفت و اندکی از آن بر مجالی اظهار و اشعار بماند و حکمت متعارف که در
میان اهل مدرسه مشهور گشته و ارسطالیس^{۱۶} آن را معلم اول بوده و بوعلی سینا
شیخ فن از آن زمان باز ظاهر شده و بعد از آن چون آفتاب حکمت پرتو
حضرت رسالت پناه ختمی که در غرب عرب تواری نموده بود از مشرق قریش
طالع شد و زمین و زمان را به انوار هدایت آثار روشن گردانید، ریاض حکمت
از پرتو انوار ختمی رونق و طراوتی دیگر پذیرفت و مزارع علم و معرفت از
تابش پرتو آن انوار لطایف آثار، نشو و نمایی تازه یافت؛ از هر چمنش
گل‌های گوناگون شکفانیدن گرفت و بر هر شاخساری از درخت جمعیتش الوان
بارها بر آورد؛ فی الجمله بوستان علم و دانشوری منشأ غرایب علوم و بدایع
حکم آمد؛ و گلستان حقایق و معانی، منبع دقایق لطایف و جلایل
معارف گشت^{۱۷}:

هر دم ازین باغ بری در رسید تازه تر از تازه تری در رسید
 هر آینه جمعی از زیرکان^{۱۸} امت بزرگوارش که بر ذمت همت خویش،
 التزام متابعت آن حضرت لازم داشته بودند و بوسیله اقتضای سنن گرامی آثارش
 ظاهر و باطن خویش را به مراقبت و مقاربت مزین و محلی گردانیده، محل بدایع
 حکمت گشتند و از نفس مبارک هر يك غرایب علوم ظاهر شد چنانچه بر مبصران
 بازار زیرکی^{۱۹} و دکان دانایی که از سرمایه تاجران دانش هر زمان بسا خبر
 باشند پوشیده نماند و چندانچه^{۲۰} دور ظهور اطوار زمانی به نقطه ولایت
 نزدیکتر^{۲۱} شد بنیان حقایق ارکان^{۲۲} این علوم بلند پایه تر گشت و کنگره رفعتش
 عاوی دیگر گرفت، چنانچه پوشیده نماند بر زیرکانی که در مقام هوشمندی
 ثابت قدم گشته و بردیده همه دیده ایشان سبل رسوم و تقلیدات، مانع مطالعه
 تصانیف این بزرگان نباشد^{۲۳}:

باز دانی که من چه می گویم گرت افتد گذر به عالم هوش
 هر گاه که این سخنان طرا از خلعت اذهان گشت، ظاهر شد که علم تصوف
 عبارت از حکمتی است که السنة سنت محمدی و شرایع ختمی- علیه من الصلوات
 افضلها و من التحیات انما و اکملها بدان ناطق گشته باشد از علوم شایسته و
 اعمال بایسته هم چنانچه حکمت متعارف عبارت از علمی است که السنة ادله
 نظری و براهین عقلی بدان گویا باشد از علوم شایسته و اعمال بایسته
 بدین طریق^{۲۴}:

«بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا»^{۲۵}:

مصطفی اندر جهان، آنکه کسی گوید که عقل!

آفتابی^{۲۶} بر فلک، آنکه کسی جوید سهی!

و اما مقصود از علم تصوف هم چنین روشن گشت بر هوشمند که غایت
 علم تصوف و غرض از تحصیل و اکتساب آن همین است که شخص از مرتبه
 حیوانیت و حیات عارضی بوسیله آنکه متحقق به علوم انبیا گردد و اعمال^{۲۷}

ایشان، ترقی نموده به مرتبه کمال انسانی و حیات ابدی فایز گردد و در این ظلمات بشریت از سرچشمه آب حیات بی بهره نماند^{۲۸} :
 آن چشمه که خضر خورد ازو آب حیات
 در منزل نو است لیکن انباشته‌ای

وصل دوم

در بیان علم حروف و تحقیق^{۲۹} غایت و غرض آن

بباید دانست که انبیای مرسل - صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین - که هزار دستان این گلستان اعجوبه داستان‌اند، ایشان را با هر طایفه‌ای از طوایف امم زمان خود زبانی خاص هست و عرفی جداگانه دارند ، چنانچه فحوای فرموده: «وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه» از آن معنی نشان می‌دهد، چه کلام وحی انجام ایشان^{۳۰} هم چنانکه با محرومان مهامه^{۳۱} بعد و مهجوران بیابان یگانگی، بیان احکام شرایع^{۳۲} می‌کند و ایشان را راه قویم دارالسلام، هدایت می‌نماید - به زبان دلالات^{۳۳} وضعی و کنایات و استعارات عرفی - هم - چنین با محرمان پیشگاه قرب و آشنایان پرده سرای یگانگی و انس ، بیان حکم و حقایق می‌کند و ایشان را به هر حرفی بررسی اصول علوم و امهات معارف واقف می‌گرداند و خزاین نفایس ارجمند و جواهر گرامی با ایشان در میان می‌نهد - به زبان اشارات وضعی و رموز حرفی ولیکن نه وضع اعتباری جعلی که مبنای مقاصد متعارف عامه باشد بلکه وضع اصلی حقیقی که مستند دلالات کلام آسمانی تواند شد و خلص خواص محرمان خلوتخانه خصوص از آن با خبر توانند بود^{۳۴} :-

نهفته معنی نازک بسی است در خط بار تو فهم آن نکنی ای ادیب من دانم
 و تمام تحقیق این سخن به واجبی نمودن، بسطی و مجالی بیشترک در کار

دارد همانا در کتاب «مفاحص» از ادای بعضی تفصی نموده شده. و بیاید دانست که این معنی به نسبت با کلام سایر انبیا و کمل متحقق است، فکیف با کلام تمام انجام ابانت انتظام عربی قرآنی که حضرت رسالت پناه ختمی محمدی - صلوات الله وسلامه علیه و علی آله - بدان فرستاده شده به سوی کافه امم، چه در طی هر حرفی از حروف مقطعه فرقانی و موصله قرآنی - که ذات مبارک حضرت ختمی بدان مرسل شده - فنون حکم جلیله ظاهر فرموده و اصول علوم عظیمه آشکارا کرده ولیکن اهالی شهرستان اهلیت - که زبان نوخاستگان زمان دانند - از این معنی خبر یابند و معلوم کنند که چه تفاوت است میان حکمت تامة ختمی محمدی و میان حکمت انبیای پیشین و حکمای گذشته؟^{۲۵۴}

ای گل تو کجا و روی خوبش! او مشک و تو خار^{۲۶} بارداری
 نرگس تو کجا و چشم مستش: او سرخوش و تو خمار داری

چون بر الواح تظن احوال این مقدمه ثبت گشت، معلوم شد که علم حروف عبارت از علمی است محیط بر کل معلومات جزئی و کلی که مستنبط از اوضاع صور منزله سماوی و احوال هیات آن جواهر مرسل بها شده که تحفه گرامی انبیا و رسل از عزت به سوی بندگانش همان آمده است و تمام تحقیق این تعریف آن است که علوم حکمت دو قسم است: بعضی آن است که کاشف از کلیات معلومات است فحسب، چنانچه حکمت متعارف از آن بحث کند و هر چه به ادله نظری اکتساب نموده شود از این قبیل خواهد بود و نوعی دیگر آن است که کشف آن مخصوص به کلیات نیست، بلکه جامع است میان کلیات و جزئیات و هر چه از ادله صور منزله سماوی حاصل شود از این قبیل تواند بود، چنانچه فحوای فرموده: «ولارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین» بدان دال است چه این نوع حکمت از منطق الطیر سلیمانی اکتساب می توان نمود و آن عبارت از علمی است قانونی که مبادی آن مشتمل بر اولیات اشکال محسوسه و بینات

اوضاع مبصره و مسموعه است - که انبیای مرسل بدان فرستاده شده‌اند - و مسایل آن مشتمل بر اقترانات فطری^{۳۷} و علوم اصلی است که تقلبات اطوار و ادوار در آن تغییر و تبدیل نتواند نمودن و به^{۳۸} هبوب صرصر حدثان، گرد آرایش و آمیزش^{۳۹} گردکنگره رفعتش، نتواند گشت و جز به قدم قدم و گام یگانگی، پیرامون حریم آن نتوان رسید؛ مترد دان سرکوی نظر و فکر و معتکفان خلوتخانه خیالات وجدانی ازین راه دور افتاده‌اند^{۴۰}:

غواصی کن گرت گهر می‌باید

غواصان را چند^{۴۱} هنر می‌بایسد

سررشته به دست یار^{۴۲} و جان بر کف دست

دم نازدن و قدم ز سر می‌بایسد

و اما بیان غرض از علم حروف و تحقیق غایت آن:

پوشیده نماند بر مبصران حلقه هوشمندی و زیرکان کوی آفرینش که هر جرهر که سزاوار آن باشد که از قرارگاه قدم و شهرستان قدس، قوافل انبیای مرسل - سلام الله علیهم اجمعین - حامل آن شده و فود ملاء اعلی و ملائکه مقربین به حبایل حفظ دربار ایشان بندند و به کارگاه حدثان فرستند، تا در تیز بازار «رجال صدقوا ما عاهدوا الله» که آنجا به حکم فرموده: «بلغ ما انزل الیک» بارایشان را بگشایند؛ هر یک از آن رجال که به مرتبه بلوغ انسانی رسیده باشند و قوت آن را پیدا کرده که «ما الیه البلاغ» شوند، به قدر نقد استعدادی که در کیسه همت و نیت ایشان باشد، در مقام خریداری درآیند و بواسطه قبول و تملك آن جوهر گرانبایه، از پایه دوری و گمراهی به بساط قرب حضرت عزت و سزاواری هدایت؛ فایز گردند؛ بعد از آن به حسب قوت عمل^{۴۳} و فهم نفایس آن، به مدارج ایمان و اسلام و احسان، ترقی نمایند و مغبوط و محسود ملاء اعلی و ملائکه گردند؛ به کدام عبارت سطری از اوصاف آن جواهر ادا توان کرد؟ یا کدام جارحه از جوارح مدارک بشری را قوت آن باشد که ورقی از

گلستان کمالش^{۴۴} در جنگل ادراك آرد؟ مگر به زبان «لا احصى» شمه‌ای از شمایم بوستان آن جواهر و نسایم مدایحش^{۴۵}، به گوش هوش غافلان بوادی حیرت توان رسانید^{۴۶}:

ما خود که ایم تا ز ثنای تو دم ز نیم دم در کشیم ناتو بگویی ثنای خویش آنچه زبان اجمال از وجوه جمال آن مخدرات خانواده قدس و حرمسرای قدم بیان توانست نمودن همین است.

فأما بیان آنچه السنة تفصیل از وجوه تحقیقشان مؤدی می گرداند آن است که حکمت تامه بالغه که از کلام اعراب انجام حضرت رسالت پناه ختمی^{۴۷} محمدی عربی روشن گشته، به زبان اشارات حرفی و اوضاع اصلی قدیمی ایشان، مبین می گردد، بر وجهی که براهین قاطعه و دلایل ساطعه همراهی نموده به سرحد ایقان و احسان رساند^{۴۸} و بی شایبه تکلف.

پوشیده نماند بر زیر کان کوی تیقظ و هوشمندی^{۴۹} که هر علمی که معرفت هر چه هست از کلیات و جزئیات همه آثار افصاح آن تواند بود و سایر مراتب الهی و کیانی از اکوان و اعیان در طی مبادی و مسایل او روشن و هویدا گردد، به وجهی که زیور برهان از مطاوی بیانش باهر و درفشان^{۵۰} باشد، چنانچه بر طالبانی^{۵۱} که مرتبه ادراك و همت ایشان از پایه قدر و ارثان ختمی بسیار دور نیفتاده^{۵۲} باشد و با خاکساران کوی خدمتش آشنایی داشته باشند، اثبات توان نمود، به عزت و نفاست آن هیچ علمی صورت نبندد^{۵۳}:

دل گفت مرا علم لدنی هوس است تعلیم کن گرت^{۵۴} بدان دسترس است گفتم که الف، گفت دگر، گفتم هیچ در خانه اگر کس است يك حرف بس است و این نوع اشعار، خاصه کلام تام ختمی است^{۵۵} و مخصوص زبان حقایق ترجمانش. و بیاید دانست که تاغایت مخدرات^{۵۶} دودمان نبوت و سرپوشیدگان سرا پرده ختمی از حجاب نقاب بیرون نیامده و دیده^{۵۷} ره روان مسالك طلب برایشان نیفتاده، مگر در پس پرده امثله و اشباه^{۵۸}:

روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست

در غنچه‌ای هنوز و صدت عندلیب هست

در این چندگانه به میامن ارقام اقمار انشقاق سیدی از پرده‌های عزتش بندی چندگشوده گشته^{۵۹} و از وجوه اعراب سیمایش^{۶۰} نشانی نموده شده تا کرا توفیق آن باشد که پرتو سواد آن ارقام، نوردیدگان ابصار و استبصار او را قوت آن بشد، که^{۶۱} رنگی از این گونه درتواند یافتن تا در عداد آن^{۶۲} درآید که زبان نوخاستگان زمان فهم نماید و بدان واسطه از عرایس^{۶۳} حجله حروف و کلام قدیم بهره ور تواند گشت و به مرتبه بلوغ خاص انسانی که ورای بلوغ عام حیوانی است که همان متعارف زبان جمهور است برسد^{۶۴} و تمام تحقیق این سخن آن است که هم چنانچه بلوغ حیوانی عبارت از آن است که ذوق ادراک آن در شخص پیدا شود که از قابلی که^{۶۵} مقابل او باشد در ماده حیوانیت که عبارت از جسم بالنده با حس و حرکت است، حظ استمتاع و استلذاذ تواند یافت تا از آن ممر حیوانی دیگر از این نوع متولد گردد، به حیات عرضی^{۶۶} سریعه الزوال، هم چنین بلوغ انسانی عبارت از آن است که ذوق ادراک آن در شخص پیدا شود که از قابلی که مقابل او باشد در صورت انسانیت که عبارت از نطق و گویایی به حروف و کلمات قدیم است^{۶۷} فایز به استمتاع و استلذاذ تواند شد تا از آن ممر شخصی انسانی پیدا شود که حی باشد به حیات ابدی، چنانچه بزرگی در این معنی گفته باشد که^{۶۸}:

گر بنیوشی زنده بمانی جاوید ورنه دم ماست هم بماباز آید

و هم چنانچه آن بلوغ حیوانی را علامات و امارات هست و آن عبارت از شدت شوق و شبق به وصول قابل خودش باشد و فکر لذت استمتاع از او، هم چنین بلوغ انسانی نیز علامتش همین است که او را شوق اتصال به مقابل خاص خود پیدا شود و از فکر لذت استمتاع از او خالی نباشد و غرض از ایراد^{۶۹} این سخن در اینجا دو چیز آمد: یکی آنکه روشن می گردد بدین که هر نارسیده‌ای را قوت

ادراك^{۷۰} علم حروف نخواهد بودن، چه نوحاسته‌ای می‌باید که قوت مردی و رجولیت انسانیت که به زبان قوم آن را فتوت خوانند دراو پیدا شده باشد و لذت اتصال به مقابل خاص خود یافته تا از بازار دلربایی عروسان حجله خانه قدم یعنی حروف مقطعه فرقانی نومید بازنگردد^{۷۱}:

اگر مردی قدم در نه و گرنه نه حد^{۷۲} زاهد رعناست این راه

دوم آنکه چون سیاق سخن بدین سرحد رسیده بود که بیان غرض علم حروف می‌بایست کرد و از این تعریف که گذشت^{۷۳} به روشن تر و جهی فهم می‌شود که در این بازار آمیزش و آرایش که به نقد حیات حیوانی داد و ستد^{۷۴} می‌کنند حیات ابدی سود این سودا^{۷۵} است، هر که را سرمایه همت دربار^{۷۶} ادراك و خواسته استعداد باشد^{۷۷}:

جناب عشق بلند است همتی حافظ که عاشقان ره بی همتان به خود ندهند

خاتمه^{۷۸}

چند حکایت از آثار سلف و اخبار اخیر ختم رساله بدان^{۷۹} می‌کند تا مؤید سخنان گذشته شود، چه ائمه اهل بیت و خادمان خانواده نبوت - رضوان الله علیهم اجمعین - که ایشان اساطین بنیان حکمت و معرفتند، اثری چند بر صحایف روزگار گذاشته‌اند و هر یک نزد هوشمندان^{۸۰} آیتی از آیات اثبات این علم شریف است و نشانی از نشانهای حقیقت^{۸۱} این غرض مذکور که عبارت از استطلاع سایر کلیات و جزئیات عالم است و ترتب آن بر علم مذکور، هر آینه واجب آمد جهت تنزل به مدارک مستر^{۸۲} شدن، چندی از آن آثار در این سلك کشیدن از آن جمله:

ثعالبی آورده است که در آن وقت که آیت کریمه «حم عشق» نزول اجلال فرموده از بشرة هدایت اسره حضرت رسالت آثار سامت و ملالت ظاهر شد، جمعی از اصحاب که حاضران بساط مباسط بودند از حضرت امیر شهرستان

ولایت علی بن ابوطالب که محرم سرا پرده اسرار بود، تفحص نمودند که کدام حادثه سبب سامت حضرت گشته؟ و کدام واقعه موجب آثار^{۸۳} ملال و کلال مزاج مبارک آمده؟ حضرت امیر^{۸۴} بعد از تفحص و تحقیق فرمودند که آیتی که فرود آمده همانا دلالت بر آن می کند که امت معالی رتبت حضرت رسالت بعد از انقراض زمان هدایت نشانش بی ادبی بسا این خانواده جلال خواهند کرد^{۸۵}.

دیگر در تواریخ اهل بیت آورده باشند که در آن وقت که مأمون عباسی که واسطه عقد خلفای بنی عباس بود به پیشی گرفتن اسپ دولتش و سابقی جواد همتش به شرف پایبوس امام^{۸۶} همام ترغنچه روضه ارتضا و نوباوه بوستان اصطفای علی بن موسی الرضا فایز گشت و به میامن^{۸۷} نظرا کسیر آثارش از بیابان بعد وانکار به سور^{۸۸} شهرستان قرب و اقرار فرود آمد و در بساط ارادت و اعتقاد بار^{۸۹} یافت و همانا شمه ای از فوایح بوستان کمالات امام از میامن ملازمت آن آستان^{۹۰} به مشام جانش رسید هر آینه نشأه شوقش در حرکت آمد و عنان تمالک و اختیار «الملك عقیم» از قبضه اقتدارش در ربود، چنانچه فحوای گفته حافظ که^{۹۱}:

ز جرعه تو سرم مست گشت نوشت بساد

خود از کدام خم است اینکه در سبوداری؟

ترانه و قنش آمد؛ غرض که التماس از حضرت امام نمود که به اقلام حقایق اعلام عهدنامه ای مرقوم رقم التفات فرمایند تا سبب اطمینان^{۹۲} او گردد و تخت خلافت و پادشاهی به فر اقدام امامی سرافراز گردانیده به پای^{۹۳} بندگی تواند ایستاد که کمر خدمت در میان^{۹۴} بندد حضرت امام به حکم فرموده: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» التماس او را مبذول داشته آن «عهدنامه» مرقوم رقم عاطفت و دلجویی گردانیدند ولیکن در زمان ملاقات و مناوالت چنین فرمودند که «عهدنامه» نبشته شد ولیکن شکی نیست که این خلافت

به انعام نخواهد رسید، مأمون سؤال کرد از کجا تحقیق^{۹۵} شده؟ فرمودند که «جفروجامع» دلالت بر این نمی کند^{۹۶}. گویند که این عبارت بر صدر «عهدنامه» نبشته بوده اند: «کتبت هذا علی مقتضی حالک و اما الجفروالجامع فیدلان علی^{۹۷} ضد ذلك».

دیگر ابوالعالیه که از اساطین اهل تفسیر است نقل از ثقات روایت کرده که مقطعات حروف نورانی که در اوایل سوره قرآنی منزل گشته جمعی سؤال فرموده اند از ائمه رشد و هدایت معانی ایشان را جواب فرموده اند که اینها دلالت بر بسی حقایق^{۹۸} و معانی می کنند^{۹۹} از آن جمله: بر زمان دولت جمعی و انقراض جمعی دیگر.

غرض از نقل این حکایات آنکه تا هوشمند را فهم شود که اگر این علم به زبان رسم جویان مدرسه و خانقاه مذکور و مشهور نشده ولیکن در زبان بزرگان پیشین که خلع رسوم خلق و عادات خلق ایشان کرده، معتبر و معظم بوده و دست، فی الجملة این افسانه‌ها حجت کوفه بینان کوی هوس نبشته شده، چه طالبان شاهراه دردمندی از يك نکته ذوق انگیز که در طی رساله بدان اشارت شده چندان لذت و شادمانی به جانشان راه یابد که به مقیاس قیاس در نیاید:

گر شراب اینست کز جام تو ما را مست کرد
باده مستان را فریبی می دهد هم چون سراب

والسلام علی من اتبع الهدی^{۱۰۰}. تم فی یوم الاحد ۱۷ ذی القعدة سنه ۸۲۸.

یادداشت‌ها و نسخه بدلها

- ۱- مثنوی، دفتر اول، چاپ بمبئی، ۱۳۱۸، صفحه ۵۶.
- ۲- کلیات شیخ بهائی بکوشش غلامحسین جواهری، صفحه: ۴-۵-۶
- ۳- مجموعه فوق صفحه: ۲۹-۳۰
- ۴- مجموعه فوق صفحه: ۳۲.
- ۵- عنوان رساله در نسخه «ب» چنین است: رساله مقصود از علم تصوف و علم حروف.
- ۶- ب: الحکم.
- ۷- ب: بیت.
- ۸- که بی نشانش بیان یک ذره.
- ۹- ب. می باید کرد و چون امتثال.
- ۱۰- ب: معانی است.
- ۱۱- ب: فرد.
- ۱۲- ب: بیت.
- ۱۳- ب: بیت.
- ۱۴- ب: و براهل.
- ۱۵- ب: بیت. لاغرو ولاغروی ای لاعجب (عجیبی نیست چه اموری پس مهتر از ایشان صورت انجام می پذیرد، مصحح).
- ۱۶- ب: ارسطاطاليس.
- ۱۷- ب: گشا، بیت.
- ۱۸- ب: بزرگان.
- ۱۹- ب: زیرکی دکان ودانایی.
- ۲۰- ب: چندانکه.
- ۲۱- ب: ولایت دیگرشد.
- ۲۲- ب: و ارکان.
- ۲۳- ب: فرد.
- ۲۴- ۲۴م: طریق، ع. ب: طریق، مصراع.
- ۲۵- ب: فرد.
- ۲۶- ب: آفتاب اندر.
- ۲۷- دم: و علوم.
- ۲۸- ب: فرد.

- ۲۹- ب: و تحقیق و غرض آن.
- ۳۰- ب: هم چنانچه.
- ۳۱- ۲م: مهاییه.
- ۳۲- ب: می کنند.
- ۳۳- ب: دلالت.
- ۳۴- ب: فرد.
- ۳۵- ب: بیت.
- ۳۶- ب: خارخارداری.
- ۳۷- ب: نظری.
- ۳۸- ب: وهبوب.
- ۳۹- ب: آمیزش گروکنگره.
- ۴۰- ب: رباعی.
- ۴۱- ب: چاره.
- ۴۲- ب: دوست.
- ۴۳- ب: قوت حمل و نفایس.
- ۴۴- ۲م: چنگل.
- ۴۵- دم: شمایم بوستان جواهر و نسایم مدایحش.
- ۴۶- ب: فرد.
- ۴۷- ب: محمد عربی.
- ۴۸- ب: رسانید پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۴۹- ب: که علمی که.
- ۵۰- ب: در نشان.
- ۵۱- ب: طالبان.
- ۵۲- ب: نیفشانده.
- ۵۳- ۲م- ب: رباعی.
- ۵۴- ب: تو را.
- ۵۵- دم: مخصوصان.
- ۵۶- ب: و دودمان.
- ۵۷- ب: دیدهای روان.
- ۵۸- ب: بیت.

- ۵۹- ب: گشته از.
- ۶۰- ب: سیمایش نموده شد.
- ۶۱- ب: که از این گونه.
- ۶۲- ب: دارند.
- ۶۳- دم: عرایس حروف.
- ۶۴- ب: برسد و تحقیق.
- ۶۵- دم: که درمقابل.
- ۶۶- ب: عوضی.
- ۶۷- ب: فایز گردد به استمتاع واستلذاذ تواند شد.
- ۶۸- ب: فرد.
- ۶۹- ب: ایراد سخنی.
- ۷۰- ب: ادراك و علم.
- ۷۱- ب: فرد.
- ۷۲- ب: سخن گفتن ز دل و طیلسان است.
- ۷۳- ب: گذشته.
- ۷۴- ب: حیوانی را دوست.
- ۷۵- ب: سواد هست.
- ۷۶- دم: در بازار. ب: بازار ادراك به.
- ۷۷- ب: فرد.
- ۷۸- در نسخه ب عنوان «خاتمه» نوشته نشده و مطابقتش با عبارت «چند حکایت» شروع می شود.
- ۷۹- ۲م: بدین
- ۸۰- ب: هوشمندان از آیات اثبات.
- ۸۱- ب: آن.
- ۸۲- ب: مستبشران.
- ۸۳- ب: آثار و ملال.
- ۸۴- ب: امیر المؤمنین.
- ۸۵- ب: حکایت.
- ۸۶- ب: امام ترغیبه.
- ۸۷- ب: وبه میامن اکسیر.

- ۸۸- ب: به سوی.
- ۸۹- ب: واعتقاد وهمانا.
- ۹۰- ب: آسمان.
- ۹۱- ب: فرد.
- ۹۲- ب: اطمینان خاطر.
- ۹۳- ب: پایه بندگی.
- ۹۴- ب: دربندد.
- ۹۵- کرده شده.
- ۹۶- ۲م: نمی کنند. ب: می کند. طبق متن اصلی نمی کند صحیح است زیرا که جفر جامع بر ضد آن دلالت دارد ولیکن برطبق نسخه «ب» می کند صحیح است چه عبارت حدیث در آن نسخه چنین است: «فیدلان علی ذلك».
- ۹۷- ب: فیدلان علی ذلك حکایت.
- ۹۸- ب: معانی وحقایق.
- ۹۹- دم: می کند.
- ۱۰۰- از کلمه تم تا آخر در نسخه «ب» نیامده است. ۲م: تم الكتاب فی ۲۵ ذی حجة سنه ۹۰۳ بمسعودیه یزد. دم: تم الكتابة فی جمادی الاولی با برقوه.